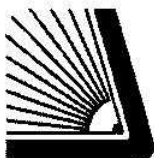


۱۴۲۹۲۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَجِئْتُكُمْ بِسُورَةٍ

روح شمس قلی

رسول حق شناس



افشارات نظری

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

موضوع

رده بنا

بندی یبوی

شماره کتابشناسی ملی

حق شناس، رسول/۱۳۶۲

روح مش قلی/ رسول حق شناس

تهران: انتشارات نظری ۱۳۹۵

۶۴ ص

۹۷۸-۶۰۰-۲۸۹-۵۱۵-۸

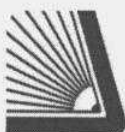
فیبا

نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴

PIR۸۳۴۱/۴۱۶۹۱۳۹۵

۸۵۲/۶۲

۴۳۹۱۳۷۶



انتشارات نظری

نام کتاب: روح مش قلی

نویسنده: رسول حق شناس

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰

«کلیه حقوق مادی، چاپ و نشر مخری و محفوظ ناشر می باشد»

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، خیابان سید : آیدالین اسدآبادی (یوسف آباد)

نیش خیابان فتحی شقاقی، جنب بانک انصار، پلاک ۲، طبقه ۱، واحد ۱۷

info@nashrenazari.com

همراه: ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

www.nashrenazari.com

تلفن: ۸۸۱۰۲۷۷۵

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

فهرست:

سخن نویسنده..... ۷

خلاصه ای از فعالیت های مولف..... ۹

روح شش قلی ۱۷

هیولای دریاچه چیتگر..... ۴۳

www.ketab.ir

سخن نویسنده :

ابتدای کلام به نام خدا یعنی سلام...

بعد از چاپ و انتشار اولین اثر خود (تئاتر درمانی کاربردی) و شروع مشکلات عدیده آن از جمله تحریم و تقبیح دوستان که چرا این و چرا آن!!! و بعد از جلسه نقدی که از همه - ییزه - محبت شد، حتی از اینکه جلد کتابم چقدر وحشتناک است، اما محتوای اثر و به قول دوستی که در جایی گفت : ((من حرف هوشتم)) و یا به قول دوست دیگری که گفته بود : ((تو را چه به این کارها، ای عوام نا آشنا به خطوط تئاتر)) و انواع دیگر این احوال: کم کم تصمیم گرفتم که ((دیگه ولش کن...)) اما خوب اگر بک اشتباه را چند بار تکرار نکنیم که دیگر انسان نیستیم - نه نیم؟؟؟ القصه این هم از دردسر جدید! خدا عاقبت این یکر را به خیر کند. باز هم همان جملات قدیمی در مقدمه کتاب قبل را تکرار میکنم که نگویند: ((ترسیده!))

این چندپاره اوراق گفتارم را تقدیم میدارم به آنان که سنگ راهم شدند، طرحهایم را به خاطر آنکه خاک خورده بود رد کردند یا گفتند از سر بی سوادى کار میکنم ، تا مجبور شوم برای هدفم از رویشان پرواز کنم و تقدیم

میدارم به آنانی که یار راهم شدند تا مجبور شوم برای حفظ آرامش و اعتمادشان از آسایشم بگذرم.

و تقدیم به همسرم ((سمیه کیا در بند سری)) که وقتی به کودکان ذهنی و کار تئاتر می اندیشیدم، و به کارم ترمیخردم، از وقت هایش به من قرض میداد تا بیشتر و بهتر مبارزه کنم؛ و یاد آوری برای فرزندم که کودکان دنیا را فراموش نکند چه معلول و چه معمول و از بی مهری مسئولان نجات و از دعوتنامه های دیگران ذوق زده نشود. و بداند ((لَا مَرْءَ مِنْكُمْ أَهْلُ مَنْشَأٍ وَتَزَلُ مِنْ تَشَاءٍ)) عزت در دستان هیچ مدیر و مسئول و زار دگیری نیست.

رسول حق شناس

و یک نکته:

اشعاری که در این اثر به کار رفته را از جستجوی اینترنتی یافتم؛ از صاحب اشعار بسیار پوزش میطلبم، که او را نیافتم که کسب اجازه کنم.

سپاس شاعر